

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: نهج البلاغه جلسه هجدهم تاریخ: ۸/۸/۸۷
 الحمد لله رب العالمين و الصلاة والسلام على خاتم الانبياء
 والمرسلين سيدنا و نبينا ابا القاسم محمد و على اهل بيته الطيبين
 الطاهرين المعصومين سيما بقية الله في الارضين واللعن على اعدائهم
 اجمعين.

با توفیق پروردگار متعال روزهای چهارشنبه بحث نهج البلاغه داریم
 و امیدواریم که به برکت کلام حضرت امیر علیه السلام توفیقی پیدا کنیم و
 مفید باشد.

یکی از مطالب مهم مقدمه این است که نهج البلاغه احتیاج به ذکر
 سند ندارد چون که از اول که سیدرضی (رحمة الله علیه) شروع به جمع
 آوری (که ایشان در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم زیسته است و
 سال ۴۰۹ هجری قمری از دنیا رفته است) این مرد بزرگ چون خودش
 فصیح و بلیغ بوده و خودش یک نمونه ای بوده از لحاظ تحریر در لغت
 و ادب از این جهت از میان کلمات حضرت امیر (علیه السلام) آن کلماتی
 که به نظر خودش از نظر فصاحت و بلاغت در اعلی درجه بوده که در
 کلام خالق و فوق کلام مخلوق بوده، بعد هم به اندازه ای مشهور بوده که
 این کلمات از آن حضرت که احتیاج به ذکر سند نمی دیده از این جهت
 سندی ذکر نکرده بعد از آن قرن هم علمای ما همه مسلم گرفته اند حتی
 اهل تسنن غیر از مغرضین که این کلمات از حضرت امیر (علیه السلام)
 است و عرض کردیم که در الذریعة الی تصانیف الشیعة بیش از صد شرح
 از علمای ما در ماده شرح (ش) تقریباً ۱۳۰ تا برای نهج البلاغه از علمای
 ما و اهل تسنن ذکر کرده خلاصه از نظر سند تردیدی نیست چون در
 یک حدی است که احتیاج به ذکر سند ندارد مثل صحیفه سجادیه،
 آیت الله العظمی بروجردی (رحمة الله علیه) روزی در درس خودشان به
 یک مناسبتی که درباره نماز جمعه بحث می کردند، در صحیفه سجادیه
 دعایی هست از امام سجاد علیه السلام که در روز عید و جمعه آن دعا را
 می خوانده اند مضمونش این است {اللهم ان هذا مقام اولیاءک} پروردگار
 این اقامه نماز جمعه و نماز عید مقام اولیای توست از {قدافتضوها} از
 این جهت ایشان شبهه داشتند که چطور می شود که به واسطه همین دلیل
 احتیاط می کردند که هم نماز جمعه و هم نماز ظهر خوانده شود خلاصه
 ایشان در درسشان می گفتند که احتیاج به سند نیست چون صحیفه
 سجادیه از نظر فصاحت و بلاغت و محتوا و معنی آنقدر در حد بالاست
 که معلوم است غیر از امام کسی نمی تواند این کلمات را گفته باشد،
 نهج البلاغه هم همینگونه است ما می توانیم تحدی کنیم به کسانی که منکر

آن هستند که چه کسی می تواند یک خطبه ای مثل این بیاورد؟
 مخصوصاً خطبه های توحیدی، از این جهت احتیاج به ذکر سند نیست
 عرض کردیم که خطبه ششقیه که خطبه سوم نهج البلاغه است درباره
 اعتراض به رویه غاصبین است، علامه امینی در القدير همین خطبه را از
 ۲۸ طریق از طرق سنی ها نقل می کند اکثر آنها قبل از تولد سید رضی
 گفته اند و این خطبه را نقل کرده اند از این جهت فکر نمی کنیم که
 احتیاجی به ذکر سند داشته باشد در عین حال کتابی است به نام مصادر
 نهج البلاغه و اسانیده مال سید عبدالزهراء خطیب حسینی که چهارجلد
 است او سعی کرده سندی از کتابهای دیگر برای نهج البلاغه برای هر
 خطبه ای و هر نامه ای که وجود دارد منشأ و مدرکش را پیدا کند و ذکر
 کند امروز هم که ما خطبه ۱۳۱ را شروع می کنیم نقل می کنیم که ایشان از
 کدام کتابها مدرکی برای این خطبه ذکر کرده این یک مطلب است.

مطلب دوم اینکه با توفیق پروردگار ما درباره مبانی و اصول
 حکومت از دیدگاه حضرت علی (علیه السلام) بحث می کنیم از مبانی و
 اصول حکومتی که باید داشته باشیم که حکومت در اسلام یک شعبه
 ایست از امامت و ولایت، حکومت در اسلام دارای جایگاه بسیار بلندی
 است بخاطر اینکه حکومت به سرنوشت مردم مربوط می شود مردم در
 امور فرهنگی و تعلیم و تربیت و هر چه که در ذهن انسان اثر می گذارد
 در فکر و اندیشه انسان اثر می گذارد ما به آن می گوئیم امور فرهنگی و
 نیز مردم هم در امور سیاسی، هر کاری که مربوط به اداره جامعه باشد
 آن سامان دهی که مربوط به اداره جامعه و مردم است را سیاست
 می گوئیم و امور اقتصادی هر چیزی که به ثروت و مال مربوط
 است، تولید ثروت، توزیع ثروت استفاده از مال همه اینها را می گویند امور
 اقتصادی و آنچه که مربوط است به امور اجتماعی مردم روابط مردم با
 یکدیگر، در تمام اینها مردم تحت تأثیر حکومت خودشان هستند،
 حکومت تأثیر گذار است و نقش آفرین است شکی نیست.

کتاب تحف العقول کتاب بسیار خوبی است این کتاب خیلی قشور
 نیست و چند جلد نیست، اجلد است اما مؤلف خیلی خوش سلیقه است
 واقعاً خوش سلیقه است در حسن انتخاب واقعاً موفق بوده از حضرت
 پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و تمام ائمه (علیه السلام) کلماتی دارد
 ولی آن انتخاب کلمات ناب، این است که سلیقه خیلی عالی دارد، این در
 کلمات حضرت امیر (علیه السلام) این حدیث را ذکر کرده است {الناس
 بأمرائهم اشیه منهم بأبائهم} مردم نسبت به اُمرا شبیه تر هستند تا پدر و
 مادر، یعنی شباهت مردم، پیروی مردم از اُمرا بیش از شباهت آنها از
 پدرانشان است خوب معلوم است که انسان در یک خانواده ای که متولد

اعلی آن مراتب است هم امامت مراتبی دارد باز هم پیغمبر ما در حدّ اعلی هر دو است، ائمه (علیهم السلام) نبی نبودند ولی حدّ اعلی امامت را دارند که از نبوت غیر از پیغمبر اسلام بالاتر است، خلاصه آیت الله طباطبایی (رضوان الله علیه) که بنده ۵ سال در درس تفسیر و اسفار ایشان افتخار شرکت داشتم در تفسیر این آیه، آیه ۱۲۴ از سوره بقره درباره امامت که عرض کردیم ایشان هم روایاتی نقل می‌کنند از حضرت صادق علیه السلام {إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ عَبْدًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَ نَبِيًّا} عبدی که خدا اتخاذ کند غیر از عبدی است که مثلاً همه اشخاص عبداند ولی اگر خدا اتخاذ کند باید بنده صالح و خیلی شایسته باشد، بعد از اتخاذ نبی می‌آید {إِتَّخَذَ رَسُولًا} فرق بین نبی و رسول این است که نبی مَلْک را نمی‌بیند ولی صدایش را می‌شنود انگار در خواب می‌بیند و برایش روشن است که فرستاده ی خداست ولی رسول آن کسی است که مَلْک را می‌بیند {اتَّخَذَ النَّبِيُّ قَبْلَ اتَّخَذَ رَسُولًا، اتَّخَذَ رَسُولًا قَبْلَ يَتَّخِذَ إِمَامًا} بعد از اینکه عبودیت و نبوت و رسالات و خلیل بودن بعد از همه این مراحل {قَالَ أَنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا} اینقدر مقام امامت بالاست، عرض کنم خدمت شما که بعضی از رفقا می‌گفتند که این بحث جهاد که روزهای دیگر داریم، آیات قرآن را درباره جهاد بحث می‌کنیم، گاهی بعضی‌ها بخواهند سوال کنند، بله! فرق درس ما طلبه‌ها با بقیه همین است که ما فرصت باید بدهیم در بین بحث، {أَنْ قُلْتَ قُلْتُ} باید باشد یکی از حسن‌های درس همین است اگر کسی چیزی به نظرش می‌رسد بفرماید (بله، امامت یعنی وصایت نبی، وصایت از نبی مراتب دارد، حضرت موسی و... وصی داشتند ولی اوصیاء آنها به ائمه (علیهم السلام) نمی‌رسند، ائمه (علیهم السلام) وصایت دارند به همین جهت، امامت دارند ولی امامت آنها مرتبه بسیار بالایی است، حتی از انبیاء دیگر غیر از پیامبر ما بالاترند اما وصایت حضرت موسی و ابراهیم آن‌طور نبوده که از پیامبران دیگر بالاتر باشند بنابراین هم امامت مراتب دارد و ائمه (علیهم السلام) در حدّ والای امامت هستند و هم نبوت مراتب دارد و پیغمبر ما در حدّ والای نبوت و رسالات است، بین این دو عام و خاص من وجه است ولی با توجه به مراتب.

اینجا آیت الله طباطبایی در تفسیر المیزان در جلد اول در تفسیر همین آیه ایشان از یکی از اساتید که می‌خواستند عصمت را از این آیه استفاده کنند اینطور نقل می‌کند و اینگونه تقریر می‌کردند، مردم چهار دسته ممکن است باشند تصوراً، یک دسته کسانی که از اول عمر تا آخر عمرشان ظالم‌اند. یک دسته کسانی که از اول عمرشان ظالم نبودند ولی اواخر عمرشان ظالم‌اند. یک دسته به عکس این، اول ظالم بودند ولی

شود چقدر پیروی از پدر و مادر دارد آداب و اخلاق خانوادگی در انسان مؤثر است ولی حضرت امیر (علیه السلام) امر را تأثیرگذارتر معرفی می‌کند، خوب یک چنین مسأله‌ای به این اهمیت نمی‌شود که اسلام نسبت به آن بی تفاوت باشد اسلام که به کلیه احتیاجات مردم توجه دارد این مسأله در حد اول احتیاج است مسلم است مورد توجه اسلام و قرآن است این است که در قرآن کریم درباره امامت علی (علیه السلام) {الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا} بعد از اینکه مسأله امامت روشن می‌شود آن وقت {الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ} این آیه ۳ از سوره مائده سوره پنجم قرآن است، {الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ} وقتی که امامت معین شد، کفار تا بحال نقشه‌هایی داشتند علیه شما اما دیگر مأیوس شدند دیگر از آنها نترسید از من بترسید اگر انحرافی در امامت بوجود بیاید دوباره کار شما سخت خواهد شد {وَإِذْ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَاتَمَّهَنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ} آیات قرآن درباره امامت خیلی زیاد است این آیه ۱۲۴ از سوره بقره است، خداوند ابراهیم را امتحان کرد به کلمات، کلمه تنها به معنی لفظ نیست خیلی از موجود های خارجی را قرآن کلمه می‌گوید حضرت عیسی را مثلاً کلمه الله می‌گوید، کلمه یعنی آن موجودی که از جانب خداوند با یک قدرت خاصی بوجود آمده، حضرت ابراهیم علیه السلام در جریان ذبح فرزند خودش {إِنَّ هَذَا لَهُ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ} در جریان برخورد با نمرود و امثال آن تمام که اینها گذشته حالا می‌گوید {قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا} بعد از همه این امتحانات امام می‌شود، بله! این مقام امامت خیلی رفیع است {قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي} حضرت ابراهیم گفت که از ذریه من هم به این مقام نائل می‌شوند خداوند به کلی نفی کرد ولی {قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ} آیه از جهاتی خیلی پرمحتوا است اولاً از جهت اینکه مقام امامت چقدر بالاست بعد از اینکه پیغمبر بوده و دوره‌های مختلفی در نبوت گذرانده حالا می‌گوید {جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا} پس معلوم می‌شود که امامت از نبوت بالاتر است این را باید اینگونه عرض کنم که نبوت مراتبی دارد، امامت هم مراتبی دارد نسبت بین اینها عام و خاص من وجه است پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) و امثال پیامبران اولوالعزم هم نبی بودند هم امام اجتماعشان در پیغمبران اولوالعزم است گاهی کسی، امام هست ولی نبی نیست مثل ائمه (علیهم السلام) و گاهی نبی است و امام نیست مثل پیغمبران ما مثل شعیب و هود و امثال اینها بنابراین نسبت عام و خاص من وجه است و هر یک از این دو تا هم مراتبی دارد پیغمبر ما در حد

انسان مختار، ولی باید برنامه‌هایی را تنظیم کند که تمام افراد بشر صالح باشند و صالح تربیت شوند و این خیلی مهم است و مربوط به فرهنگ و تعلیم و تربیت و حرکت دادن و جهت بخشیدن به حرکت‌ها است، چهارم مملکت را آباد نگه داشتن و ایجاد عمران و آبادی، این نقش حاکم است، در اسلام این نقش خیلی بالایی است واقعاً، خوب حالا ما با توفیق پروردگار بحثمان در این است که می‌خواهیم از نهج‌البلاغه حکومت حضرت امیرالمؤمنین و اینکه حکومت به چه شکلی باید باشد این شاء الله مورد بحث قرار دهیم.

الان بنده در این مجمع خودمان افرادی که ۳۰، ۴۰ سال قبل از این ما نهج‌البلاغه را می‌گفتیم شرکت داشتند، می‌بینم، الحمدلله تعالی که توجه به مقام نهج‌البلاغه وجود دارد.

برای شروع، اولین مطلبی که از دیدگاه حضرت امیر (علیه‌السلام) در حکومت نقش دارد این است که انگیزه حاکم، کسی که می‌خواهد حکومت کند با چه انگیزه‌ای به این منصب خطیر می‌خواهد نائل شود و این منصب خطیر را به دست بگیرد.

اولاً حکومت در نظر اهل بیت (علیهم‌السلام) وسیله است نه هدف، از این دیدگاه که این یک وسیله‌ای می‌شود برای رسیدن به یک اهداف مقدسی که عرض می‌کنیم.

پس اولین کلام آن حضرت این است که من با چه انگیزه‌ای آن حکومت و منصب را پذیرفتم، که وسیله اصل و هدف نیست و هدف هم هدف مقدسی است.

خطبه ۱۳۱ را برای نمونه می‌خوانیم، ما هر خطبه و کلام را که می‌خوانیم آدرس چهار شرح را به شما عرض می‌کنیم که با مراجعه به آنها بایست بنویسید و مطالعه کنید تا کامل شود، یکی شرح خوئی است که در ۲۳ جلد چاپ شده است این شرح از لحاظ اینکه به احادیث اهل بیت (علیه‌السلام) خیلی عنایت دارد از این جهت ممتاز است، البته لغت را معنی می‌کند و جنبه‌های تاریخی هم گاهی دارد ولی بیشتر پرداخته به احادیث مرتبط با آن خطبه، این بحث ما در جلد ۸ شرح خوئی صفحه ۲۵۴ است.

دوم شرح ابن‌الحدید که در ۲۰ جلد چاپ شده است که سابقاً ۴ جلد بود، مطالب تاریخی بسیار زیادی دارد که برای فهمیدن آن خطبه این امور خیلی مؤثر است، گاهی هم با وجود اینکه از اهل تسنن است، حرف حق گفته است، که شنیدن حرف حق از کسی که سنی است برای جدل کردن با خودشان خوب است {و جادلهم بالتی هی أحسن}، اول کتاب را که شروع می‌کنند اول کلمه‌اش این است {الحمد لله الذی

آخر عمرشان ظالم نبودند، یک دسته در کل عمرشان هرگز مرتکب ظلم نشده‌اند. حضرت ابراهیم که می‌گویند {و من ذریتی} آن شق اول و دوم را مسلماً نمی‌گویند، چون شق اول کسانی که از اول تا آخر عمر ظالم باشند، حضرت ابراهیم أجل از این است که از خدا بخواهد کسی که در تمام دوره عمر ظالم بوده او امام باشد و کسی هم که در اواخر عمرش ظالم باشد او را هم نمی‌خواهد که امام باشد ایشان أجل از این است پس این دو شق کنار می‌روند و دو شق دیگر باقی می‌ماند، یکی اینکه اول عمرش ظلم کرده و آخرش خوب باشد و یکی آنکه در کل عمرش ظلم نکرده است، آیه آن اولی (کسی که آخرش خوب بوده) را نفی می‌کند. پس نتیجه این می‌شود کسانی که در اول عمرشان کافر بودند و عبادت بت را می‌کردند این افراد به کنار می‌روند، پس کسی می‌ماند تحت آیه که از اول عمرش تا آخر عمرش هیچ ظلم نکرده باشد، نه ظلم به خودش و نه ظلم به غیر، و این می‌شود همان معصوم، ایشان این بیان را در تفسیر میزان در جلد اول دارند.

خوب آنچه تا به حال ما عرض کردیم مقدمه بود خلاصه می‌خواهیم بگویم مقام حکومت یک شعبه‌ای است از امامت در اسلام برای شیعه، و دارای قداست است و ما حکومت به این معنی را قبول داریم و خیلی هم مؤثر است چونکه بایستی علاوه بر بیان احکام، آن احکام پیاده شوند و اجرا شوند. ما یک بیان احکام داریم و یک اجراء و پیاده کردن داریم، امام شأنش علاوه از بیان احکام که این افتخار ماست چون حنفی، شافعی، حنبلی و مالکی احکام خودشان را از اینها می‌گیرند ولی ما این را درست نمی‌دانیم، چون حدیث نقلین برای ما مرکز و منبعی معین کرده است و آن قرآن و اهل بیت می‌باشد. شأن امام علاوه از بیان احکام پروردگار مجری احکام نیز می‌باشند و پیاده کننده احکام‌اند یعنی باید جامعه را به حرکت دریاورند به حرکت‌ها جهت بدهند استعدادها را شکوفا کنند. برای نمونه باز از نهج‌البلاغه استشهدا کنیم خوب است، در اول نامه ۵۳ نهج‌البلاغه که حضرت امیر (علیه‌السلام) برای مالک اشتر نوشته است هنگام اعزام او به کشور مصر برای اداره کشور مصر، می‌گوید {هذا ما عهد إلیه مالک بن الحارث اشتر حین و لآه مصر} چهار چیز می‌گویند {جباية خراجها و جهاد عدوها و استصلاح أهلها و عمارة بلادها} اینها شأن حاکم است، اول جمع آوری مالیات که آن جنبه اقتصادی است، آنچه مربوط به صرف مال، تولید، توزیع و همه این موارد، اولین کار یک حاکم است، دوّم در برابر دشمنان اسلام بیدار و هوشیار بودن از نقشه‌های آنها مطلع بودن از تهاجم آنها با خبر بودن، سوم تربیت صالح همه مردم، خوب انسانها زیاداند و استعدادها فراوان و

گر خواجه رسل نبودی ختم انبیاء

یک حدیثی سنّی‌ها دارند در فضیلت عمر، می‌گویند پیغمبر (ص) فرموده { لو لم أبعث عمر } اگر من مبعوث نمی‌شد عمر مبعوث می‌شد، این را سنّی‌ها درست کرده‌اند در فضیلت عمر، سعدی همین را به شعر درآورده است.

خلاصه آن موقع یک نفر به نام علقمی که وزیر بوده در زمان بنی‌عباس ولی شیعه بوده است و بسیار هم فاضل بوده و کتابخانه مجهزی هم داشته است، ابن ابی‌الحدید برای تقرّب به این وزیر شرح نهج‌البلاغه نوشته است ۲۰ جلد یک عالم واقعاً برجسته‌ای بوده است متکلم و حکیم و فیلسوف و شاعر و ادیب و مورّخ است این شرح نهج‌البلاغه را برای علقمی نوشته و به او هدیه کرده است و علقمی وزیر بود برای مستعصم ولی شیعه بود، حتی متهم کردند این وزیر را که این در سقوط بغداد نقش داشته است چون شیعه بوده می‌خواستند خلافت بنی‌عباس که سنّی بوده، سقوط کند. خلاصه ابن ابی‌الحدید نهج‌البلاغه را شرح کرد و داد به آن وزیر و در همان بین هولاکوخان وارد بغداد شد و بغداد را فتح کرد و چون ابن ابی‌الحدید سنی بود سنّی‌گری را تبلیغ می‌کرد هولاکوخان می‌خواست او را بکشد (در همین کتاب که نام بردم سید عبد الزهرالحسینی در اوائلش نوشته است) و او به علقمی پناهنده شد که شما شفاعت کن که مرا نکشند و او ابن ابی‌الحدید را پیش خواجه نصیرالدین طوسی برد چون خواجه حضور داشت و ایشان شفاعت کرد و هولاکوخان از کشتن او صرف نظر کرد.

خلاصه ابن ابی‌الحدید سنّی است ولی شرحش شرح خوبی است و مطالب زیادی دارد و ۲۰ جلد است. در جلد اول ۸، صفحه ۲۶۳.

سوّم شرح بحرانی، ابن میثم بحرانی که عالم بزرگی است واقعاً و با خواجه نصیرالدین طوسی هم عصر بوده، می‌گویند خواجه پیش ایشان حکمت و فلسفه می‌خوانده است و او هم پیش خواجه فقه و... می‌خوانده است در قدیم آنقدر صمیمیت برقرار بود بین شاگرد و استاد که خیلی عجیب بود، بحرانی جلد ۳، صفحه ۱۴۷.

چهارم شرح فی ضلال نهج‌البلاغه که برای محمد جواد مغنیه است، هم تفسیر دارد که ۸ جلد است و هم شرح نهج‌البلاغه که ۴ جلد است، شرح بحرانی از لحاظ کلام و حکمت و فلسفه مطالب زیادی دارد و فی ضلال چون در زمان ما بوده استکبار و اینها را دیده مطالب خوب، زیاد دارد فی ضلال جلد ۲، صفحه ۲۶۸.

قدّم‌المفضول علی‌الفاضل { خدا را شکر که مفضول را (ابوبکر و عمر و عثمان) بر فاضل (حضرت علی علیه‌السلام) مقدم گرداند. قبول می‌کند که حضرت علی (علیه‌السلام) افضل از آنها است ولی آنگونه شروع می‌کند.

ما برای اثبات حقانیت حضرت علی (علیه‌السلام) به خلافت چند دلیل داریم، یک دلیل ما نقلی است از قبیل همان حدیث غدیر و امثال اینها که زیاد داریم، دلیل عقلی هم داریم چون ما ثابت کردیم که حضرت علی (علیه‌السلام) افضل است، در شرح تجرید که برای علّامه حلّی است و تجرید هم برای خواجه نصیرالدین طوسی است، این کتاب کتاب بسیار خوبی است، مخصوصاً بحث امامت و معاد، در آنجا تقریباً از ۳۰ راه اثبات کرده که علی افضل بوده است از آنها، از لحاظ علم و حلم و سخاوت و شجاعت و زهد و ...

خوب حال که حضرت امیر (علیه‌السلام) افضل شد عقل اقتضاء می‌کند که با بودن افضل سمت را به معقول ندهند و دلیل مهم ما این دلیل عقلی است که بر اساس تاریخ خودشان است.

ابن ابی‌الحدید در زمان بنی‌عباس می‌زیسته، در همان سالی که هولاکوخان حمله کردند به بغداد و کشورهای اسلامی و حکومت بنی‌عباس سرنگون شد و از بین رفت، سال ۶۵۶ هجری قمری همان سالی که سعدی می‌گوید،

در آن مدت که ما را وقت خوش بود

ز هجرت ۶۵۶ بود

مراد ما نصیحت بود و گفتیم،

حوالت با خدا کردیم و رفتیم

یکی از اشکالات سعدی این است، آن موقعی که کشور ایران و سایر کشورهایی که تحت سیطره مغول و مورد تاخت و تاز آنها بود و شهرها را خراب می‌کردند سعدی می‌گوید در آن مدت که ما را وقت خوش بود. خلاصه آن سال، سال سقوط بنی‌عباس است. سعدی سنّی بوده است بخاطر اینکه سعدی در همان سال که بنی‌عباس سقوط می‌کند و متعصم بالله آخرین خلیفه بنی‌عباس است، و آن وقت که بنی‌عباس سقوط می‌کند ایشان اینگونه گفته،

آسمان را حق بود گر خون ببارد بر زمین

از زوال ملک مستعصم امیرالمؤمنین

خیلی عجیب است که مستعصم بالله را امیرالمؤمنین خطاب می‌کند و

تأسف می‌خورد. سعدی دارد که،

غیر از عمر کی که لایق پیامبری بودی